**باسمه تعالی**

**درس خارج فقه استاد سیدمحمدجواد شبیری**

**جلسه9 - 13960918 کتاب العدد / آیات عدّه در قرآن / آیه 228 سوره بقره / معنای قروء / حل تعارض روایات قروء**

خلاصه مباحث گذشته:

بعضی از روایات را خواندیم و بررسی کردیم که کدام یک از وجوه هفت‌گانه جمع بین روایات مفسره قرء به حیض و روایات مفسره قرء به طهر در هر یک از روایات جریان دارد.

قول ربیعة الرأی

در مورد مسئله قروء که مراد حیض است یا طهر، به اقوال فقهای عامه مراجعه کردم، نکاتی به ذهنم رسید، بعضی عبارت‌ها را اشتباه نقل کرده بودیم و بعضی‌هایش باید تذکر داده شود. در ضمن صحبت‌ها گفتم ربیعه الرأی قائل به حیض است، نه، ربیعه قائل به اطهار است هم‌چنان که در روایات ما هم تصریح شده بود که ربیعه قائل به اطهار است. در خلاف جلد 5 صفحه 54 هم ربیعه را جزو قائلان به اطهار ذکر کرده بود و نیز در حاوی کبیر ماوردی. اصحاب الرأی به عنوان قائلان به حیض ذکر شده بودند، الزاماً ربیعه الرأی جزء اصحاب الرأی نیست. اصحاب الرأی بیشتر ابو حنیفه و شاگردان او هستند. گرچه ربیعه هم قائل به رأی بوده ولی ظاهراً از اصحاب الرأی او مراد نیست. ربیعه جزو اهل مدینه هم هست.

قول ابن ابی لیلا

نکته دیگر این‌که ابن ابی لیلا که در خلاف به عنوان قائل به اطهار ذکر شده بود، در حاوی کبیر جلد 11 صفحه 165 جزو قائلان به حیض قرار گرفته است و مانند آن است بدایه المجتهد. گفتیم از اهل کوفه فقط ابن ابی لیلا قائل به طهر است، این ابن ابی لیلا هم اصلاً قائل به طهر نیست و کوفی‌ها تقریباً همه قائل به حیض هستند. در حاوی کبیر می‌گوید:

**قال ابو حنیفه المراد بالاقراء الحیض دون الطهر و به قال من الصحابه** اسم‌هایشان را ذکر می‌کند **و من الفقهاء الأوزاعی و الثوری و ابن أبی لیلی وأهل العراقین البصرة و الکوفة**.[[1]](#footnote-1) پس حماد بن عیسی که قبلاً صحبت بود کوفی است یا بصری، خیلی اثری ندارد که کوفی یا بصری باشد. اهل عراقین بصره و کوفه همه قائل به حیض هستند.[[2]](#footnote-2)

تحریف

نکته دیگر این است که از کسانی که ابن قدامه جزو قائلان به حیض نقل کرده بود اسحاق و ابی عبید بودند. من گفتم اسحاق، اسحاق بن راهویه است معروف به اسحاق. بعد مراجعه کردم به بدایه المجتهد جلد 3 صفحه 130 دیدم در ضمن اقوالی که در بعضی از فروع مسئله ذکر می‌کند، از کسی به نام اسحاق بن عبید فتوا نقل می‌کند. گفتم شاید اسحاق بن عبید باشد و اسحاق و ابی عبید که این‌جا هست محرّف آن باشد. بعد به ذهنم رسید که شاید برعکس باشد. مراجعه کردم به چاپی که اخیراً مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی از بدایه المجتهد منتشر کرده است، در جلد 4 صفحه 257 همین جور بود یعنی اسحاق و ابو عبید بود و آن تحریف بود.

این نکته مهمی است که گاهی آدم عبارتی را می‌بیند و متوجه می‌شود که این عبارت محرّف است، مثلاً به قرینه فلان نقل تاریخی. اگر دقت نکند ممکن است بگوید به قرینه آن نقل تاریخی این محرف است. در حالی که ممکن است گاهی برعکس بگوییم، آن نقل تاریخی محرف است به قرینه این. باید ببینیم تحریف در کدام یک از این‌هاست.

نمونه‌اش را در مورد وفات ابن قولویه صاحب کامل الزیارات داریم که اختلافی است و 368 و 369 ذکر شده است. مرحوم حاجی نوری می‌فرماید این دو قول درست نیست و 367 درست است، به قرینه داستانی که در خرایج و جرایح راوندی نقل شده است. در خرایج وجرایح راوندی می‌گوید مرحوم ابن قولویه در سال 337 که راهی بغداد شده بود، در بغداد مریض می‌شود. آن موقع قرار بوده غرامطه حجر الاسود را برگردانند. ایشان از عمرش مأیوس شده بوده و کسی را به نمایندگی خودش می‌فرستد که آن‌جا برود و گفت از کسی که حجر الاسود را در جایش گذاشت و آن قرار گرفت - چون در روایات ما هست که حجر الاسود را فقط امام علیه السلام می‌تواند در جایش قرار دهد - سؤال کن که من از این بیماری نجات پیدا می‌کنم یا خیر. آن شخص ایام حج به مکه می‌رود و به خدمه مسجد الحرام مقداری پول می‌دهد که جای مناسبی در اختیارش بگذارد تا بتواند مراسم را خوب ببیند. می‌گوید هر کسی که می‌آمد نصب کند قرار نمی‌گرفت تا این‌که آقایی آمد و نصب کرد و در جایش قرار گرفت. می‌گوید من دنبال او رفتم، من می‌دویدم و او راه می‌رفت اما من به او نمی‌رسیدم. مردم هم می‌گفتند دیوانه‌ای که در میان جمعیت می‌دوی. از جمعیت دور شد و آن آقا ایستاد. به من خطاب کرد، اسم من را برد و فرمود به ابن قولویه بگو از این بیماری نجات پیدا می‌کند و سی سال دیگر هم زنده است. می‌گوید سی سال بعد ابن قولویه با وجود این‌که آثار بیماری در او پیدا نبود آماده مرگ شده بود. می‌گفتند تو که مشکلی نداری، می‌گفت نه، دیگه رفتنی هستم و همان سال هم از دنیا رفت. مرحوم حاجی نوری می‌گوید سی سال بعد از 337، می‌شود 367 و تاریخ وفات ابن قولویه را 367 دانسته است. بعد گفته است تاریخ 368 با این داستان نمی‌خواند و 369 هم شاید از باب تصحیف سبع به تسع باشد. حاج آقا می‌فرمودند من این متن را که دیدم گفتم چرا برعکس نگوییم، چرا نگوییم عبارت خرایج و جوارح راوندی از باب تصحیف تسع به سبع است؟ بعداً به کتب تاریخی مراجعه کردم و مشخص شد که تاریخ برگشت حجر الاسود 339 است نه 337 و آن نقلی که در خرایج و جوارح هست اشتباه است.

این اشتباه خیلی پیش می‌آید. گاهی به قرینه نقلی تاریخی می‌گویند باید در روایتی اشتباه رخ داده باشد، می‌شود برعکس باشد، بگوییم به قرینه روایت باید در آن نقل اشتباه رخ داده باشد. باید دید کدام‌یک از این‌ها مرجّح دارد و قرائن با کدام سازگاری دارد.

ابو عبید

در بدایه المجتهد از ابو عبید خیلی مطلب نقل می‌کند. در فهرست چاپ کنگره موارد متعددی نقل از ابو عبید وجود دارد. ابو عبید معروف قاسم بن سلّام است. چون قاسم بن سلّام لغوی معروفی است و غریب القرآن دارد، فکر نمی‌کردم مراد از ابو عبید او باشد. ولی بعد که به شرح حالش مراجعه کردم دیدم در موردش نوشته‌اند **من اهل الاجتهاد**. مهم‌تر از همه این‌که دیدم در بدایه المجتهد چاپ مجمع تقریب جلد 5 صفحه 424 این عبارت را دارد: **و هذا القول حکاه أبو عبید القاسم بن سلام فی کتابه فی الفقه عن جماعة من النّاس و اختاره.**[[3]](#footnote-3) این کتابه فی الفقه موجود نیست و در حاشیه هم گفته‌اند **لم نعصر علیه**. بنابراین به احتمال زیاد ابو عبید باید همین قاسم بن سلام باشد که کتابی در فقه داشته و نقل اقوال می‌کرده است. وفاتش 224 است و از نظر تاریخی نقل قول از او سازگار است و در طبقه شاگردان شافعی است.

اسحاق

اسحاق را اسحاق بن راهویه معنا کردیم و علی القاعده هم باید همان باشد که از قائلان به حیض است. در محلی ابن حزم دیدم که اسحاق بن راهویه را از قائلان به اطهار ذکر کرده بود، با این تفاوت که می‌گوید تا از حیضه ثالثه فارغ نشود حق ازدواج ندارد. همان چیزی که در بعضی روایات ما هم بود. در محلی ذیل کسانی که قائل هستند عده با اطهار سنجیده می‌شود می‌گوید:

**قال بعض هؤلاء إذا رأت أوّل الحیضة الثّالثة فقد بانت من زوجها و لا یجوز لها أن تتزوّج حتّی تری الطّهر من تلک الحیضة** بعد این را از ابن عباس نقل می‌کند و از سالم بن عبد الله بن عمر هم نقل می‌کند که می‌گوید **إذا دخلت فی الحیضة الثّالثة فقد ذهبت منه**. **قال یحیی**، یحیی راوی سالم بن عبدالله است که یحیی بن سعید انصاری است، **فقلت له أتتزوّج فی الحیضة الثّالثة؟ قال لا، روی هذا القول عن إسحاق بن راهویه**.[[4]](#footnote-4) نمی‌دانم آیا این اسحاق کسی دیگر است، اسحاقی که من می‌شناسم اسحاق بن راهویه است مگر این‌که این‌جا شخص دیگری باشد یا این‌که مراد از این که این قول را به او نسبت داده‌اند همین است که در حیضه سوم نمی‌تواند ازدواج کند. به هر حال باید قدری در این اسحاق تأمل کرد که کیست و نقل قول چه قدر درست است.

بررسی وجوه جمع

به اصل بحثمان بپردازیم. هفت وجه در کلام مرحوم شیخ در مورد نحوه جمع بین روایات بود. وجه هشتمی هم ذکر کردیم که تفسیر مربوط به امام علیه السلام نباشد و از روات باشد. بعضی از این وجوه را اصلاً قبول نکردیم. به سرعت آن هفت وجه را می‌خوانم و ذکر می‌کنم که کدام یک از این وجوه در روایات مناسب است.

یکی از وجوه حمل روایات مفسره قروء به حیض به تقیه بود. ما سه جور تقیه را توضیح دادیم. یکی به عنوان جهت صدور که این روایت به خاطر تقیه صادر شده است، دیگری تقیه به عنوان تصرف دلالی در روایت یعنی روایت را حمل کنیم بر این‌که می‌خواهد حکم صورت تقیه را بیان کند و سوم هم این‌که چون امام علیه السلام می‌خواهند شیعه قول یکپارچه نداشته باشند، اقوال مختلف در مورد مسئله گفته‌اند تا شیعه شناخته نشوند. وجه اول این‌جا نمی‌آید. زیرا عامه اختلاف اقوال بسیار شدیدی در مسئله از قدیم الایام زمان صحابه داشته‌اند. بنابراین وجه اول صحیح نیست و وجه دوم و سوم را ممکن است قبول کنیم.

وجه دوم این است که روایات مفسّره قروء به حیض را بر نقل قول از مخالفین حمل کنیم. مرحوم شیخ در مورد بعضی از روایات این را آورده است.

وجه سوم این است که روایات مفسّره قروء به اطهار را بر جواز رجعت زوج حمل کنیم و بگوییم پایان جواز رجعت زوج تا وقتی است که داخل در حیضه ثالثه شود، اما ازدواج زن بعد از این است که از حیض بیرون بیاید و غسل کند. این وجه را دو جور می‌شود تفسیر کرد. یکی این‌که کل روایت‌های مفسره قروء به حیض را این جوری معنا کنیم و بگوییم مراد از روایت‌های مفسره قروء به حیض نسبت به این حکم خاص یعنی جواز ازدواج زوج است. این مستبعد است. آیه قرآن تصریح کرده است: **وَ بُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فی‏ ذلِکَ**[[5]](#footnote-5). این‌که روایت‌های مفسره قروء به حیض را به منتهی الیه زمانی که دیگر مرد نمی‌تواند رجوع کند حمل کنیم، احتمال بعیدی است.[[6]](#footnote-6) [[7]](#footnote-7)

جعفر بن سماعه روایت‌های مفسره قروء به حیض را این طور تفسیر نکرده است. فتوای او این است که با پایان یافتن طهر ثالث و دخول در حیضه ثالثه عده سپری می‌شود ولی زن حق ازدواج ندارد مگر بعد از پایان گرفتن حیضه ثالثه یا بعد از اغتسال از حیضه ثالثه. این مطلب جعفر بن سماعه در میان عامه به طور جدی مطرح است و بعضی از کسانی که قائل به اطهار هستند هم می‌گویند نمی‌تواند ازدواج کند مگر بعد از پایان یافتن حیضه ثالثه یا بعد از اغتسال. فتوای جعفر بن سماعه که واقفی است در میان عامه هم موافق دارد.

عرض کردیم با توجه به صراحت روایاتی که گفته است **حلّت للازواج** و روایت‌های دیگری که تصریح می‌کنند ازدواجش صحیح است، نمی‌شود روایاتی که از ازدواج بعد از دخول در حیضه ثالثه نهی کرده است حمل به حرمت شود. هیچ کدام از دو تقریب این وجه را نپذیرفتیم.

وجه چهارمی که مرحوم شیخ بیان کرده حمل به کراهت است. خصوص روایات ناهیه از تزوج نه مطلق روایات مفسّره قروء به حیض که گفته است **لیس لها ان تتزوج حتی تغتسل من الحیضه الثالثه** را بر کراهت ازدواج حمل کنیم. وجه چهارم را در مورد بعضی از روایات ممکن است قائل شویم.

وجه پنجم این است که روایات حیض را بر شروع در حیض حمل کنیم.

وجه ششم را مرحوم شیخ مفید داشتند که تفصیل قائل بودند که طلاق در آخر طهر باشد یا در اول طهر. گفتیم این وجه خیلی بعید است.

وجه هفتم هم این است که روایت اصلاً مربوط به انقضای عده نباشد و این‌که گفته است در حیض می‌تواند رجوع کند، اصل حیض مد نظر است نه پایان حیض. گفتیم درباره یک روایت می‌شود این وجه را بیان کرد.

بررسی روایات

آدرس روایاتی که قروء را به حیض تفسیر کرده است یا از آن‌ها استفاده می‌شود که عده با شروع در حیضه ثالثه سپری نمی‌شود بلکه باید حیضه ثالثه تکمیل شود یا اغتسال هم انجام شود، را قبلاً ذکر کرده بودیم. این روایت‌ها و این‌که در هر کدام چه وجهی از وجوه جمع می‌تواند مطرح شود را نوشته‌ام. آدرس‌ها را بر اساس جامع احادیث شیعه ذکر می‌کنم.

رقم 40471 که در ذیل 40505 هم آورده‌اند موقوفه ابی بصیر است. گفتیم ظاهراً این موقوفه ابی بصیر روایتی از امام صادق علیه السلام است به قرینه نقل این روایت با همین تعبیرات توسط حلبی از امام صادق علیه السلام. در مورد این روایت وجه اول و وجه پنجم هست. ما وجه پنجم را بر تقیه ترجیح می‌دهیم. چون حمل به تقیه حتی همان تقیه‌ای که ما پذیرفتیم که مراد صورت تقیه باشد بعیدتر از وجه پنجم یعنی شروع در حیض است.[[8]](#footnote-8)

از سه وجهی که برای تقیه بود این‌که امام علیه السلام برای ایجاد اختلاف بین شیعه این طور فرموده‌اند قوی‌تر است، ولی جمع عرفی که شروع در حیض بگیریم روشن‌تر است، البته در واقع وجهی که می‌خواهیم بگوییم تلفیق این دو وجه است. آقای صدر تعبیر تطعیم دارد. نمی‌دانم تطعیم در اصطلاح امروز به چه معنا است، من چاشنی تعبیر می‌کنم. در مورد موقوفه ابی بصیر وجه پنجم مراد است با چاشنی وجه اول.

به خصوص در روایت‌های زیادی که ناظر به حکم دیگر است این خیلی روشن‌تر است. روایت‌هایی که ناظر به حکم دیگر است این‌ها است: 40479، 40408 که با رقم 40493 هم آمده است، 40483، 40486، 40494، 40495، 40337.

در 40486، 40505، 40506 هم وجه اول و پنجم است. در 40519 وجه اول و دوم جاری است و این همان موردی بود که می‌شد نقل قول از مخالفین باشد. 40520 و 40521 وجه اول، 40522 وجه اول و وجه هفتم، آن که مرحوم شیخ گفته بود ممکن است ناظر به حکم دیگر باشد. ممکن است که ناظر به حکم دیگر هم نباشد و ناظر به همین بحث عده باشد و آن وقت باید حمل به تقیه شود. 40523 وجه اول و دوم. 40423 وجه هشتم است که گفتیم معلوم نیست تفسیر از امام علیه السلام باشد.

جمع‌بندی بحث

نتیجه بحث این است که به نظر می‌رسد مراد از قروء اطهار است ولی در ایام حیض تا غسل نکرده ازدواج مکروه است. الله الاعلم.[[9]](#footnote-9)

نکاتی درباره آیه شریفه

حالا ادامه آیه شریفه را می‌خوانیم، مسائلی را عرض می‌کنیم و توضیحاتش برای بعد باشد.

**وَ الْمُطَلَّقاتُ یَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلاثَةَ قُرُوءٍ وَ لا یَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ یَکْتُمْنَ ما خَلَقَ اللَّهُ فی‏ أَرْحامِهِنَّ إِنْ کُنَّ یُؤْمِنَّ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ.**

این‌ها در دوره عده حق ندارند که اگر در رحم‌هایشان چیزی هست آن را پنهان کنند. مراد از **أن یکتمن ما خلق الله فی ارحامهنّ** چیست؟ بعضی معنا کرده‌اند که ولو خون حیض باشد، یعنی اگر حایض هستند نباید حیض خود را پنهان کنند. بعضی **ما خلق الله فی ارحامهنّ** را به معنای فرزند گرفته‌اند یعنی اگر حامله هستند نباید حامله بودن خود را پنهان کنند. بعضی هم هر دو معنا را گفته‌اند. در مورد این صحبت می‌کنیم که مراد کدام یک از این سه معنا است.

نکته دوم این است که از این‌که حرام است چیزی که در دلشان هست را پنهان کنند، بعضی نتیجه گرفته‌اند که قول زن متّبع است، با توجه به آن سه تفسیری که هست. اگر گفتیم مراد این است که حیضشان را پنهان نکنند، قول زن در این‌که حائض است یا نیست متّبع است. اگر حامله بودنش را نباید پنهان کند قولش در حامله بودن متبع است. اگر هر دو باشد هم در هر دو متبع است. به هر حال بین حرمت کتمان و وجوب تبعیّت قول زن ملازمه قائل شده‌اند. این بحث را هم مطرح می‌کنیم که آیا چنین ملازمه‌ای وجود دارد یا خیر.

نکته سوم این است که قید زده است **إن کنّ یؤمنّ بالله و الیوم الآخر**، آیا یعنی اگر کسی ایمان نداشته باشد برایش جایز است پنهان کند؟ توضیح دادم که نه، این ناظر به این نیست که حرمت کتمان فقط برای کسی است که ایمان به خدا و روز قیامت دارد بلکه ناظر به این است که کسی که ایمان به خدا و پیغمبر دارد، به این حرمت عمل می‌کند و به واقع می‌رسد.

تکلیف دو هدف دارد. یکی این‌که اتمام حجت بر بندگان باشد و دیگر این‌که امتثال صورت گیرد. کسی که عاصی است به آن هدف اولیه که رسیدن به محبوب شارع و اجتناب از مبغوض شارع باشد نمی رسد. بحث اتمام حجت هم باعث می‌شود که تکلیف در حق او هم وجود داشته باشد. **إن کنّ یؤمنّ بالله و الیوم الآخر** می‌خواهد اشاره کند که اگر کسی به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشد به این تکلیف عمل می‌کند نه این‌که اصل این تکلیف فقط در حق اوست.[[10]](#footnote-10) شبیه این در آیات قرآن زیاد است که قیدی که دارد قید و شرط وجوب نیست بلکه شرط چیز مقدری است. روح قضیه این است که شرط این است که اگر کسی ایمان به خدا و روز قیامت داشته باشد، هدف این تحریم شارع را عملی خواهد کرد و امتثال خواهد کرد.

**و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد**

1. . الحاوی الکبیر (دار الكتب العلمية بیروت)، ج 11، ص 165: فقال أبو حنيفة: المراد بالأقراء الحيض دون الطّهر، وبه قال من الصّحابة: عمر وعليّ وابن مسعود وأبو موسى الأشعريّ رضي اللّه عنهم وحكاه الشّعبيّ عن ثلاثة عشر من الصّحابة، ومن التّابعين: الحسن البصريّ والشّعبيّ. ومن الفقهاء: الأوزاعيّ، والثّوريّ، وابن أبي ليلى، وأهل العراقين البصرة والكوفة. [↑](#footnote-ref-1)
2. . پاسخ سؤال: مرحوم شیخ طوسی در خلاف ابن ابی لیلا را جزء اینها ذکر کرده است. در حاشیه خلاف از کتاب عمده القاری آدرس داده بود ولی من عمده القاری دستم نبود که ببینم آدرسش درست است یا خیر. بعضی از آدرسها را که نگاه کردم درست نبود. مطلب در آن صفحه هست ولی دقیقاً با نقل قولی که شیخ کرده تطبیق نمیکرد. [↑](#footnote-ref-2)
3. . بداية المجتهد و نهاية المقتصد، ج 4، ص 80: والقول الثّالث: أنّه ليس عليه إلّا أن يأتي به إذا علم موضعه، ومعنى ذلك أن لا يكلّف إحضاره إلّا مع العلم بالقدرة على إحضاره، فإن ادّعى الطّالب معرفة موضعه على الحميل، وأنكر الحميل؛ كلّف الطّالب بيان ذلك. قالوا: ولا يحبس الحميل إلّا إذا كان المتحمّل عنه معلوم الموضع، فيكلّف حينئذ إحضاره، وهذا القول حكاه أبو عبيد القاسم بن سلام في كتابه في الفقه عن جماعة من النّاس واختاره. [↑](#footnote-ref-3)
4. . المحلى بالآثار، ج 10، ص 30: و قال بعض هؤلاء: إذا رأت أوّل الحيضة الثّالثة فقد بانت من زوجها و لا يجوز لها أن تتزوّج حتّى ترى الطّهر من تلك الحيضة. كما روّينا من طريق سعيد بن منصور أنا عبد العزيز بن محمّد الدّراورديّ عن ثور بن زيد عن عكرمة عن ابن عبّاس قال: إذا حاضت الثّالثة فقد برئت منه، إلّا أنّها لا تتزوّج حتّى تطهر. و من طريق حمّاد بن سلمة عن يحيى بن سعيد الأنصاريّ عن سالم بن عبد اللّه بن عمر قال إذا دخلت في الحيضة الثّالثة فقد ذهبت منه - قال يحيى فقلت له: أتتزوّج في الحيضة الثّالثة؟ قال: لا، روي هذا القول عن إسحاق بن راهويه. [↑](#footnote-ref-4)
5. . بقره، 228: وَ الْمُطَلَّقاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلاثَةَ قُرُوءٍ وَ لا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ ما خَلَقَ اللَّهُ في‏ أَرْحامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَّ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ بُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ في‏ ذلِكَ إِنْ أَرادُوا إِصْلاحاً وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ لِلرِّجالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَ اللَّهُ عَزيزٌ حَكيمٌ. [↑](#footnote-ref-5)
6. . پاسخ سؤال: بله هر دو را مطرح کرده است. هم زن باید تربّص داشته باشد هم شوهر، یعنی در ایام عدّه زن حق ندارد ازدواج کند و شوهر حق رجوع دارد. اینکه بگوییم فقط ناظر به جواز ازدواج است مستبعد است. [↑](#footnote-ref-6)
7. . پاسخ سؤال: در مقام تفسیر هم نباشد بالاخره یکی از احکام روشن عده، جواز رجوع زوج در این ایام است. عده این دو حکم اصلی را دارد: زن نباید در ایام عده ازدواج کند و مرد هم در ایام عده میتواند رجوع کند. اینکه بگوییم بعضی از روایات ناظر به این حکم است و بعضی روایات ناظر به آن حکم، خیلی مستبعد است. به خصوص با توجه به این نکته که اصلاً این بحث در میان عامه بوده است که مراد از قروء در آیه قرآن چیست. اینکه در این فضایی که وجود داشته است ما تفصیل قائل شویم و یک حکم را به این معنا بگیریم و یک حکم را به آن معنا، مستبعد است. [↑](#footnote-ref-7)
8. . پاسخ سؤال: عیب ندارد، ولو هر دو را ضمیمه کنیم. امام علیه السلام توریه کردهاند چون نمیخواستهاند شیعه یکپارچه باشد. این صورت که با وجود اینکه این مطلب در میان عامه از قدیم مورد اختلاف بوده است فرمایش امام علیه السلام ناظر به فرض تقیه باشد تنها به این دلیل که فقهای کوفه و بصره قائل به این قول هستند و این باعث میشود که آنها شیعه بودنشان مشخص شود، وجه لطیفی نیست. لازم نیست که شخص ساکن کوفه یا بصره حتماً فتوای اهل کوفه یا بصره را قبول کند بلکه میتواند فتوای شهرهای دیگر را قبول کند. معمول کوفیها فتوای فقهای اهل کوفه را قبول میکردند ولی الزام نداشته است. [↑](#footnote-ref-8)
9. . پاسخ سؤال: حمل بر کراهت میکنیم. بقیه در مقام بیان اصل جواز است. [↑](#footnote-ref-9)
10. . پاسخ سؤال: نه، بحث إن کنّ یؤمنّ بالله و الیوم الآخر در حق سنیها هم هست. به هر معنایی بگیریم معنای حقیقی یؤمنّ بالله و الیوم الآخر فقط در مورد شیعه است. ولی این حکم اختصاص به شیعه ندارد و در مورد غیر شیعه هم هست. مرادش این است که کسی که به آخرت ایمان و باور داشته باشد این دستور را عملی میکند. [↑](#footnote-ref-10)